

## تقیّه در اسلام و فلسفه تقیّه امام رضا(ع) با تکیه بر آیات و روایات

محمدحسین بیات\*

دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۲۳؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۹/۱۹)

### چکیده

آیین مقدّس اسلام یک آیین فطری است. مسألهٔ أخذ میثاق که بارها در قرآن مجید (از جمله الحدید/۸)<sup>۱</sup> وارد آمده، به همین نکته اشارة دارد. شایان ذکر آنکه، جمیع احکام شرع مقدّس اسلام، اعمّ از احکام تکلیفی که بر اساس اقتضاء و تخییر جعل شده‌اند و احکام وضعی که قراردادهای الهی در زندگی عادی بشر می‌باشند، معالیل مصالح و مفاسد می‌باشند؛ یعنی اگر کسی واجبی از واجبات دینی را امتثال نماید، به مصلحتی عاجل یا آجل دست یابد و به عکس اگر انسان مکلفی از ارتکاب حرامی از محرّمات شرعی باز ایستد، از مفسده‌ای دنیایی یا آخروی نجات یابد. در احکام وضعی نیز داستان از همین قرار است؛ یعنی اگر کسی مثلاً از راه ازدواج شرعی تشکیل خانواده دهد و دارای اولادی گردد، به مصلحتی دست یافته باشد، لیکن اگر از راه هوای نفس رود و از شیطان پیروی نماید و از راه غیر مشروع صاحب اولادی گردد، گرفتار مفسده‌ای می‌شود. تقیّه نیز که یکی از احکام شرع مقدّس اسلام است، از این قانون مستثنا نمی‌باشد. چه اگر کسی در صورت وجوب تقیّه بدان عمل نکند، به خود و دین اسلام زیان رساند و نیز اگر به تقیّه عمل کند، به مصالح دست یابد و دین را از خطر برهاند. نویسندهٔ مقاله در این جستار کوشش نموده تا حقیقت و ماهیت حکم تقیّه که یکی از احکام دین مبین اسلام است، بیان نماید و تا حدودی به فلسفهٔ این حکم اشارة کند و نقش معصومان(ع) و به خصوص امام رضا(ع) را در بیان و تبیین این حکم بسیار مهمّ الهی نشان دهد.

واژگان کلیدی: تقیّه، احکام تکلیفی، احکام وضعی، مصالح، مفاسد، آیات، روایات.

---

\* E-mail: dr\_Bayat63@yahoo.com

## مقدمه

دین مبین اسلام که آخرین دین در سلسله ادیان آسمانی است، جامع‌ترین آنها نیز هست. اساساً، جمیع احکام آیین واقعی الهی که برای هدایت آدمیان وارد آمده است، باید همراه عقلانیت باشد، چون برای راهنمایی عقلای جهان تشریح گردیده است و اگر دینی چنین نباشد، به یقین آن دین آیین الهی نیست. خداوند متّان بارها در قرآن بدین نکته اشارت می‌فرماید و بر جمیع جهانیان اعلان نمود که این دین مطابق فطرت و عقل سلیم بشری می‌باشد. از جمله در آیه ۳۰ از سوره روم می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...» پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست...». خدای رحمان در این آیه تصریح می‌فرماید که این دین همراه عقلانیت بوده و خواهد بود. پس، بشر تا ابد بدان دین و دستورات سعادت‌بخش آن نیازمند خواهد بود. به بیان دیگر، با توجه به اینکه ذات خداوند مستجمع جمیع کمالات است و بی‌نیاز مطلق می‌باشد و عین رحمت و علم و قدرت نامتناهی هست، هم به جمیع مصالح بشر آگاهی دارد، هم با لطف و رحمت خود بشر را جهت نیل به سعادت با جعل احکام واجب یا مستحب، وامی‌دارد و نیز با جعل محرّمات آدمی را از سقوط به ورطه مهلکات باز می‌دارد.

بنابراین، همه احکام الهی چه احکام تکلیفی و چه احکام وضعی، معالیل مصالح یا مفاسد می‌باشند؛ یعنی هر جا که حکم واجب یا مستحبی در شریعت اسلام هست، به یقین مصلحتی در آن برای بشر در کار است و به عکس هر جا که حکم حرامی یا حتی مکروهی جعل شده باشد، برای آدمی مفسده‌ای به دنبال دارد و اگر مصلحت یا مفسده ملزومه در کار نباشد، حکم تخییر یا اباحه شرعی در آن باب تشریح گردیده است.

فی الجمله، دلیل ملازمه احکام شرع با مصالح و مفاسد، بی‌نیازی و رحمت ذاتی خداوندی و فقر و نیاز ذاتی بشر باشد. بدین جهت خداوند می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (الذّاریات/۵۶)». طبق این آیه، انسان جهت نیل به سعادت و کمال فقط باید عبادت کند. احکام شرعی که برای آدمی تکلیف‌آور هستند، به حقیقت الطاف الهی نسبت به جامعه بشری می‌باشند که آدمی را سوی سعادت سوق می‌دهند و از سقوط در هلاکت باز می‌دارند. به دگر بیان، تکلیف‌های الهی به حقیقت، تکریم‌های خداوندی برای آدمی هستند. از جمله، تکالیف عقلانی اسلام، حکم تقیه می‌باشد که ریشه در قرآن و سیره محمدی (ص) دارد و دیگر معصومان نیز از پیامبر اکرم (ص) تبعیت نمودند. همه ائمه هدی آنجا که لازم بود، تقیه پیش گرفتند.

داستان سقیفه تا شورای خلافت حضرت امیر (ع) و صلح امام حسن (ع) با معاویه و سکوت امام حسین (ع) قبل از هلاکت معاویه و دیگر امامان تا ثامن الحجج (ع) در بسیاری از موارد تقیّه پیش گرفتند. به خصوص امام رضا (ع) که اکثر حیات شریف خود را در تقیّه گذراندند و سرانجام، به دست منافقان به شهادت رسیدند. نویسنده مقاله، در این نوشتار بعد از آیات و احادیث معصومان (ع) نظر ویژه‌ای به سیره امام رضا (ع) دارد. فی‌الجمله، مطالب این جستار به اختصار در چهار بند به رشته تحریر کشیده شده است:

(۱) مفهوم‌شناسی و تعریف تقیّه.

(۲) بیان محدوده حکم تقیّه.

(۳) تقیّه در سیره امام رضا (ع).

(۴) فلسفه تقیّه امام رضا (ع).

## (۱) مفهوم‌شناسی و تعاریف تقیّه

### (۱-۱) مفهوم‌شناسی «تقیّه»

از نظر مفهوم‌شناسی، واژه «تقیّه» و «تقاة» به یک معنی آمده‌اند که لفیف مفروق هستند و از ریشه «وقایه» به معنی «پرهیز و خودداری از اظهار عقیده» می‌باشند. شیخ طوسی، ذیل آیه ۲۸ سوره آل عمران می‌فرماید: «التقاة، أصله وقاة فأبدلت الواو تاءً إستثقالاً لها وهی مصدرٌ أتقى تقاةً و تقیةً: تقاة در اصل وقاة بوده که واو به تاء تبدیل گردیده است. تقاة و تقیة هر دو مصدر فعل اتقی به معنی پرهیز و خودداری کردن است» (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۳۵).

شیخ انصاری می‌فرماید: «التقیة اسمٌ لاتقى یتقى و التاء بدلٌ عن الواو كما فی التهمة: تقیة اسم مصدر برای فعل اتقی یتقی می‌باشد که تاء آن بدل از واو باشد؛ چه از ریشه وقی اخذ شده به سان تاء کلمه تهمت که از ریشه وهم است، معنی آن پرهیز کردن باشد» (انصاری، ۱۳۵۳: ۳۲۰).

میرزا حسن بجنوردی می‌گوید: «التقیة اسم مصدر من تقى یتقى أو من اتقى یتقى و على كل تقدير اصل المادّة من اللفیف المفروق، و الحرف الأول واو و الثالث یاء فقلبوا الواو تاءً كما فی تجاه و تراث و لافرق من حیث المعنی بین التقیة و الاتقاء ألاً الفرق بین المصدر و اسمه: واژه تقیّه اسم مصدر از فعل تقى یتقى یا از فعل اتقى یتقى است و به هر روی از مصدر «وقی» یعنی لفیف

مفروق می‌باشد که حرف اول آن واو و سوم آن یاء می‌باشد که واو به تاء مبدل گردید، همان سان که در کلمات «تجاه و تراث» نیز واو به تاء بدل شده است. میان تقیه و اتقاء فرقی جز فرق مصدر و اسم مصدر نیست که یکی به معنی پرهیز کردن و دیگری به معنی پرهیز است» (بجنوردی، ۱۳۸۸، ج ۵: ۴۴).

نصر بن محمد سمرقندی، ذیل آیه ۲۸ سوره آل عمران گفته است: «تقیه و تقاة در این آیه به یک معنی می‌باشد و میان این دو هیچ فرقی در کار نیست که هر دو به معنی پرهیز و اسم مصدر برای فعل اتقی یتقی هستند» (سمرقندی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۰۶).

## ۱-۲) تعریف «تقیه»

تقیه به سان واژه‌های صوم، صلات و حج و... از اصطلاحات شرعی و دارای حقیقت شرعی است که معنی شرعی بر آن بار می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت تقیه عبارت از گفتار یا کردار موافق ایده دشمن دین و مخالف حق، جهت رهایی از شر دشمن است. هر یک از فقهای نام‌آور و مفسران نامدار، تعریفی از آن ارائه کرده‌اند که بازگشت همه آنها تا حدودی به همان تعریف فوق است و از آن جمله است موارد زیر:

شیخ طوسی می‌فرماید: «التَّقِيَّةُ الْإِظْهَارُ بِاللِّسَانِ خِلَافَ مَا يَنْطَوِي عَلَيْهِ الْقَلْبُ لِلْخَوْفِ عَلَى النَّفْسِ إِذَا كَانَ مَا يَبْطُنُهُ هُوَ الْحَقُّ فَإِنْ كَانَ مَا يَبْطُنُهُ بَاطِلًا كَانَ ذَلِكَ نِفَاقًا: تقیه گفتار خلاف باطن جهت ترس بر جان باشد، اگر آنچه در دل است، حق باشد، آن گفتار خلاف دل، تقیه است و گرنه نفاق می‌باشد» (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۳۵).

محمد بن جریر طبری می‌گوید: «التَّقَاةُ التَّكَلُّمُ بِاللِّسَانِ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ مَا لَمْ يُهْرَقَ دَمٌ مُسْلِمٍ وَ مَا لَمْ يَسْتَحِلَّ مَالَهُ: تقیه آن باشد که انسان در زبان اظهار عدم ایمان نماید، لیکن در دل مؤمن باشد، به شرط آنکه تقیه سبب ریختن خون مسلمان و یا مباح شدن مال وی نشود» (طبری، ۱۳۶۰، ج ۳: ۱۵۳).

شیخ انصاری در تعریف تقیه می‌فرماید: «التَّقِيَّةُ هِيَ التَّحْفُظُ عَنِ ضَرَرِ الْغَيْرِ بِمُؤَافَقَتِهِ فِي قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ مُخَالَفٍ لِلْحَقِّ: تقیه حفظ جان از ضرر و شر دشمن باشد که انسان مسلمان در حال ناچاری در زبان یا کردار با دشمن اظهار موافقت نماید، در حالی که به ظاهر با حق مخالف باشد» (انصاری، ۱۳۵۳: ۳۲۰).

میرزا حسن بجنوردی می‌فرماید: «التَّقِيَّةُ عِبَارَةٌ عَنِ إِظْهَارِ الْمُوَافَقَةِ مَعَ الْغَيْرِ فِي قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ أَوْ تَرْكِ فِعْلٍ يَجِبُ عَلَيْهِ حَدَرًا مِنْ شَرِّهِ مَعَ كَوْنِ ذَلِكَ الْقَوْلِ أَوْ الْفِعْلِ أَوْ ذَلِكَ التَّرْكِ مُخَالِفًا لِلْحَقِّ: تقیّه عبارت از اظهار موافقت با دشمن در گفتار یا کردار و ترک واجب جهت بر حذر بودن از شرّ او باشد، در صورتی که آن قول یا کردار و یا ترک فعل مخالف حق باشد» (بجنوردی، ۱۳۴۶، ج ۵: ۴۳).

## ۲) بیان حکم تقیّه

این بند از مقاله، خود در دو بخش مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد: ۱- ادلّه حکم. ۲- نوع و حدود حکم.

### ۲-۱) ادلّه حکم تقیّه

چنان‌که در تعریف حکم تقیّه گفته آمد، امر تقیّه در مواقع ناچاری است. برجسته‌ترین ادلّه حکم تقیّه آیات و روایات می‌باشد. اجماع فقها و علمای اسلام در این باب موضوعیت ندارد، چون اهل اجماع به آیات و روایات تکیه دارند. پس، اجماع مدرک دارد که همان آیات و روایات می‌باشد و اجماع مدرکی را ارزشی نباشد، چون محقق در این صورت به خود مدرک باید رجوع نماید و به اجماع به عنوان یک دلیل مستقل نمی‌تواند تکیه کند. بدیهی است که اجماع به باور علمای شیعه به جهت کاشفیت آن از قول معصوم حجت باشد و خود، حجت مستقلی نباشد. البته عقل سلیم بشری را در این باب نقشی باشد، چه به حکم عقل نیز آدمی برای نیل به هدفی مهم‌تر باید از شیء مهم چشم‌پوشی نماید و نیز به حکم عقل دفع ضرر جانی لازم می‌باشد. اما آیات قرآن در باب تقیّه فراوان می‌باشد که برخی از آنها به نحو مستقیم حکم تقیّه را مشروع دانسته و آن را مجعول از جانب خدا معرفی می‌فرماید که به برخی از آنها ذیلاً اشارت می‌رود:

خداوند متعال در آیه ۲۸ سوره مؤمن به این حکم تصریح می‌فرماید و ضمن بیان قصه مؤمن آل فرعون آن را بیان نموده است: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ...» و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت، گفت: آیا می‌خواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می‌گوید پروردگار من «الله» است، در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟!...».

نیز در آیه ۲۸ سوره آل عمران نیز حکم تقیّه را صراحتاً بیان می‌فرماید و نیز اعلان نموده که تقیّه از احکام تکلیفی با عنوان ثانوی است که بر احکام اولیّه حکومت واقعی دارد: «أَيَّتَخِذِ الْمُؤْمِنُونَ

الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ: افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او به کلی از خدا گسسته می‌شود)؛ مگر اینکه از آنها بپرهیزد (و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، برحذر می‌دارد؛ و بازگشت (شما) به سوی خداست.»

در این سوره، خداوند مَنان نخست حکم نهی از دوستی و موالات با کافران را بیان می‌فرماید که آن حکم با عنوان اولی می‌باشد و برای این حکم با عنوان اولی غایت و حدی اعلان نمود و متذکر شد که این حکم اولی مربوط به زمان غلبه و قدرت مؤمنان است و اگر غلبه با کافران باشد و مسلمانان در ضعف و گرفتاری گرفتار شوند، باید تقیه پیش گیرند. بنابراین، تقیه حکم الهی با عنوان ثانوی است که بر احکام اولیه حکومت واقعی دارد؛ یعنی اگر موضوع حکم تقیه تحقق یابد، انسان، مکلف به انجام آن می‌شود و حکم اولی از تنجز می‌افتد.

نیز در آیه ۱۰۶ سوره نحل می‌فرماید: «... وَأَوْلِيكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ \* مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ: دروغگویان واقعی آنها هستند \* کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند، در حالی که دلشان آرام و با ایمان است.»

امام صادق (ع) می‌فرماید، شأن نزول این آیه، عمّار یاسر است که او تحت شکنجه شدید مشرکان بود. پیامبر بدو می‌فرماید: «إِنْ عَادُوا فَعُدْ: اگر ترا تهدید به مرگ کردند یا شکنجه شدید نمودند، تو نیز کارت را تکرار کن و تقیه کن» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۴۵۸).

همچنین آیه «وَيَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ: بدی را به خوبی پاسخ دهند» (القصص/۵۴)؛ «أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ: ای کاروانیان! شما دزدی کرده‌اید» (یوسف/۷۰)؛ «إِنِّي سَقِيمٌ: ابراهیم گفت: من مریض هستم (الصافات/۸۹)؛ «لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ: حسنه و سیئه یکسان نباشد» (الفصلت/۳۴).

امام صادق (ع) می‌فرماید که جمیع این آیات بیانگر تقیه هستند، چون مقصود از حسنه تقیه و مقصود از سیئه، فاش ساختن عقیده است و کاروانیان دزدی نکرده بودند، در حالی که حضرت یوسف (ع) به آنها اطلاق دزدی نمود و ابراهیم (ع) بیمار نبود و با این حال گفت که بیمار هستم» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۴۵۷). همچنین، امام رضا (ع) آیه ۵۵ سوره یوسف را بیانگر تقیه دانست که خداوند از زبان یوسف (ع) می‌فرماید: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ: (یوسف) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم» (بحرانی، ۱۳۸۸، ج ۲۲: ۲۸۴).

اما روایات در این باب مستفیض است. می توان گفت که روایات در باب اثبات تقیّه تواتر معنوی دارد. تنها در جلد ۲/ اصول کافی در باب تقیّه بیش از ۳۰ حدیث وارد شده است و نیز در مجلّدات گونه گون وسائل الشیعه بیش از صد حدیث با عبارات و تعبیر گونه گون در باب تقیّه آمده است.

در سیره امام رضا(ع) نیز دهها مورد در این باب وارد شده که ذیلاً با رعایت اختصار به برخی از روایات در این باب اشاره می شود. البته روایات و سیره حضرت رضا(ع) در بخش خاصّ و جداگانه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

روایات را در این باب را به دو قسم می توان تقسیم نمود: قسم اول روایاتی که تقیّه را دین خدا معرفی می نمایند. معنی این سخن آن است که حکم تقیّه جزء احکام با عناوین ثانویه است که حکم واقعی الهی می باشد و بر احکام دیگر که با عناوین اولیه می باشند، حکومت واقعی دارد. بنابراین، طبق احکام دینی با عناوین اولیه اگر کسی عملی انجام دهد، مثلاً برای نماز واجب وضوی واجب بگیرد و دستان خود را از مرفق تا سر انگشتان بشوید، صاحب طهارت می شود و با آن می تواند نماز بگزارد یا طواف کعبه انجام دهد و با استصحاب آن طهارت نیز همان کارها را می تواند انجام دهد و نیز اگر کسی در حال تقیّه باشد، چنان که علی بن یقظین در دستگاه هارون الرشید بود و در چنین حالتی به سر برد، تکلیف او در آن حالت وضو ساختن طبق فتوای علمای اهل سنت باشد؛ یعنی باید دستان خود را از انگشتان تا مرفق بشوید، او نیز با آن وضو صاحب طهارت شود و با استصحاب آن در حالت غیر تقیّه نیز می تواند نماز بگزارد.

فی الجمله، این قسم روایات فراوان است که نمونه های زیر از جمله آنهاست:

امام صادق(ع) به ابو عمرو می فرماید: «إِنَّ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ: ای ابو عمرو! نه دهم دین خدا تقیّه باشد و هر که به حکم تقیّه عمل نکند، از دین خارج باشد» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۴۵۷).

ابوبصیر گوید که امام صادق(ع) می فرماید: «التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِ اللَّهِ. قُلْتُ مِنْ دِينِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَيْ وَاللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ: حُكْمُ تَقِيَّةِ جُزْءِ أَحْكَامِ وَاقِعِي دِينِ خُدا می باشد. گفتم: جزء دین خدا؟ می فرماید: آری، به خدا جزء دین خداست» (همان).

امام صادق(ع) می فرماید: «اتَّقُوا عَلَي دِينِكُمْ فَأَحْبَبُوهُ بِالتَّقِيَّةِ فَإِنَّهُ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ... رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا مِنْكُمْ كَانَ عَلَي وَلَا يَتَنَا: بر حفظ دین خود بکوشید و آن را با عمل به تقیّه نهمان دارید

که هر که به حکم تقیه عمل ننماید بی دین باشد... خداوند پیامرزا بنده‌ای را که بر ولایت ما استوار باشد» (همان).

امام صادق (ع) به عمرو می‌فرماید: ای ابوعمرو! اگر در دو حدیث دو گونه فتوا دهم چه کنی؟ ابوعمرو عرض کرد که طبق حدیث دوم شما عمل نمایم. امام می‌فرماید: ای ابوعمرو کار درست همین باشد که خداوند غیر این نپذیرد: «أَبَى اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ فِي دِينِهِ إِلَّا التَّقِيَّةَ» (همان).

معلی بن خنیس گوید: امام صادق (ع) می‌فرماید: «يَا مَعْلَى اكَتَمَ أَمْرَنَا وَ لَاتَدْعُهُ... إِنَّ التَّقِيَّةَ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ: ای معلی! امر ما (اعتقاد به ولایت ما) را نهان دار و فاش مساز... همانا تقیه دین من و دین اجداد من است و هر که تقیه را نادیده گیرد دین ندارد» (حرّ عاملی، ۱۳۶۱، ج ۱۱: ۴۶۵).

حضرت امیر (ع) می‌فرماید: «إِيَّاكَ ثُمَّ إِيَّاكَ أَنْ تَتْرَكَ التَّقِيَّةَ الَّتِي أَمَرْتُكَ بِهَا... فَإِنَّكَ إِنْ خَالَفتَ وَصِيَّتِي كَانَ ضَرْرَكَ عَلَى إِخْوَانِكَ وَ عَلَى نَفْسِكَ أَشَدُّ مِنْ ضَرَرِ النَّاصِبِ لَنَا الْكَافِرِ بِنَا: برحذر باش! برحذر باش از این که تقیه را ترک کنی که ترا بدان امر کردم... چه اگر با توصیه‌ام مخالفت نمایی، ضرر و زیان رساندن به جان خود و دوستانت بیشتر از ضرر ناصبی و کافر به ما اهل بیت خواهد بود» (همان: ۴۷۹).

قسم دوم روایات تقیه، روایاتی هستند که دارای عموم و اطلاق می‌باشند و به بیان دیگر، گویای آن هستند که حکم تقیه مخصوص موردی دون‌مورد نمی‌باشد، بلکه در هر موردی که موضوع آن تحقق یابد، حکم تقیه در آنجا بیاید. روایات در این باب نیز بسیار است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود:

زرارة بن اعین گوید: امام باقر (ع) می‌فرماید: «التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ صَاحِبِهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تُنْزَلُ بِهِ: هر جا که ضرورت باشد، حکم تقیه در آنجا بیاید و صاحب تقیه نسبت به آن آگاه‌تر باشد، چون بر او فرود آید» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۵۸).

در روایت دیگری، امام باقر (ع) می‌فرماید: «التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يَضْطَرُّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ فَقَدْ أَحَلَّ اللَّهُ لَهُ: هر جا که آدمی ناچار و مضطرّ گردد، تقیه آنجا بیاید که خداوند بر او اجازه داده است که تقیه نماید» (همان).



امام صادق از رسول اکرم - صلوات علیهما - روایت فرموده که آن حضرت می‌فرماید: «طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ لِلتَّقِيَّةِ: اطاعت سلطان در صورت تقیّه واجب است» (حرّ عاملی، ۱۳۶۱، ج ۱۱: ۴۷۲).

در هر دو حدیث امام باقر(ع)، هم عموم وجود دارد که امام ادات عموم یعنی «کلّ» را به کار بردند، هم اطلاق در کار است که مقید به شرط یا قیدی نیستند. در حدیث نبوی نیز عموم و اطلاق به چشم می‌خورد یعنی هر سلطان ظالمی در هر زمان یا مکانی که باشد و انسان گرفتار شود، تقیّه واجب باشد.

## ۲-۲) نوع و حدود حکم

دسته دیگر از روایات، بیانگر نوع حکم تقیّه، اعمّ از وجوب یا حرمت و یا اباحه می‌باشند. بدیهی است که در این باب نیز روایات بسیار است که فقیهان بزرگوار جهان اسلام با استناد به آنها فتوا داده‌اند و به برخی از آنها ذیلاً اشارت می‌رود.

امام صادق(ع) می‌فرماید: «إِسْتِعْمَالُ التَّقِيَّةِ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ وَاجِبٌ وَلَا حَنْثٌ وَلَا كَفَّارَةٌ عَلَى مَنْ حَلَفَ تَقِيَّةً يَدْفَعُ بِهَا ظُلْمًا عَنْ نَفْسِهِ: کار بستن تقیّه در دار تقیّه واجب می‌باشد و هر که در حال تقیّه به خاطر دفع ستم از جان خود به دروغ سوگند یاد کند نه گناهکار باشد و نه کفّاره بر او واجب شود» (همان: ۴۶۵).

امام هادی(ع) می‌فرماید: «أَشْرَفُ أَخْلَاقِ الْأَئِمَّةِ التَّقِيَّةُ: برجسته‌ترین سیرت عملی جمیع امامان تقیّه می‌باشد» (همان: ۴۷۴). باز هم آن حضرت (ع) در روایتی دیگر می‌فرماید: «إِنْ قُلْتَ تَارِكُ التَّقِيَّةِ كَتَارِكِ الصَّلَاةِ لَكُنْتَ صَادِقًا: اگر بگویی تارک تقیّه مثل تارک نماز است، سخنت درست است» (همان: ۴۶۶).

در این سه حدیث، وجوب تقیّه در صورت تحقق موضوع به روشنی بیان شده است. برخی روایات، ظهور در حرمت تقیّه دارند. این دسته روایات گاه به گونه‌ای هستند که روایات وجوب یا اباحه تقیّه را تخصیص می‌زنند و یا مقید می‌سازند. برخی از آنها به قرار زیر است:

امام باقر (ع) می‌فرماید: «إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيَحْقِنَ بِهَا الدَّمَ فَإِذَا بَلَغَ الدَّمَ فَلَيْسَ تَقِيَّةً: حُكْم تَقِيَّةٍ جِهَتِ حِفْظِ خُونِ (جلوگیری از مرگ) تشریح گردیده است. پس، اگر تقیه به مرز آدم‌کشی رسد، تقیه در کار نباشد» (کلینی، ۱۳۶۱: ۴۶۰). طبق این حدیث، کسی حق ندارد جهت حفظ جان خود، در صورت اضطرار، جان دیگری را بگیرد، چون جمیع مؤمنان با هم برابرند.

البته گاهی مصلحتی بزرگتر از کشته شدن پیش می‌آید که تقیه حرام می‌شود و حتی کشته شدن نیز سبب تقیه نمی‌شود؛ مثل قیام امام حسین (ع) که با علم و آگاهی به شهادت و قتل خود و عزیزانش سبب تقیه نشد و آن حضرت جهت حفظ اسلام از شهادت استقبال کرد. نوشته‌اند که وقتی امام (ع) قصد خروج از مدینه به سوی مکه و سپس به سوی عراق داشت، ام سلمه او را از این سفر برحذر داشت و گفت: از پیامبر شنیده‌ام که تو در عراق کشته می‌شوی. امام (ع) می‌فرماید: «يَا أُمَّهُ أَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ ذَلِكَ وَ إِنِّي مَقْتُولٌ لَأَمَحَالَةَ وَاللَّهِ لَأَعْرِفُ الْيَوْمَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ وَ إِنِّي أَعْرِفُ مَنْ يَقْتُلُنِي وَ يَقْتُلُ أَهْلَ بَيْتِي: ای مادر! به خدا سوگند که این مطلب را می‌دانم. من به یقین در این راه کشته آیم. به خدا سوگند می‌دانم چه روزی کشته می‌شوم و نیز قاتلان خود و اهل بیتم را می‌شناسم» (مجلسی، ۱۳۸۷، ج ۴۴: ۳۹۳).

دسته‌ای دیگر از روایات بیانگر اجازه و اباحت تقیه هستند که آدمی را مجاز به انتخاب تقیه و یا ترک تقیه کرده‌اند؛ مثل حدیث زیر: «راوی گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: دو تن از شیعیان شما در کوفه به دست ظالمان گرفتار شدند. از آنان خواسته شد تا از امیرالمؤمنین (ع) بیزاری جویند و آن حضرت را سبّ نمایند. یکی برائت جست و نجات یافت، لیکن دیگری برائت نجست، بل مدح علی (ع) گفت و کشته آمد. امام (ع) می‌فرماید: «أَمَّا الَّذِي بَرَأَ فَرَجَلٌ فَفِيهِ فِي دِينِهِ وَ أَمَّا الَّذِي لَمْ يَبْرَأْ فَرَجَلٌ تُعَجَّلُ إِلَيَّ الْجَنَّةُ: یعنی اما آن که برائت جست و خود را نجات داد، در دین خود مرد فقیه و آگاهی بوده و به تکلیف عمل کرده است و اما آن که بیزاری نجست و اعلان وفاداری نمود، به سوی بهشت شتافت» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۴۶۰).

از آیات و روایات مذکور به روشنی استفاده می‌شود که حکم تقیه چه واجب باشد یا حرام و یا مباح، حکم واقعی الهی با عنوان ثانوی می‌باشد و به احکام دیگر که با عناوین اولیه هستند، حکومت واقعی دارد. بنابراین، اگر در موردی به ظاهر با احکام اولیه تعارض داشته باشد، حکم تعارض بر آن جاری نشود، چون در باب تعارض ادله به تفصیل گفته شده که فقط یکی از دو دلیل دارای ملاک و مصلحت است که برای انسان معلوم بالاجمال است و علم تفصیلی به حجت ذوملاک در کار نیست. بدیهی است که طبق قاعده، هر دو دلیل در چنان شرایطی از کارایی ساقط می‌شوند و سبب تنجیز حکمی

نمی‌شوند. باز هم در جای خود اثبات شده که مرجّحات باب تعارض، تعبّدی است و در نهایت، امر به تخیر نیز جنبه تعبّدی دارد. لیکن در باب تقیّه، علم تفصیلی به مصلحت و ملاک در کار است. پس، تساقط معنی ندارد و طبق حکم تقیّه باید عمل شود. به بیان دیگر، حکم تقیّه مأمور به می‌باشد و اتیان به آن مجزی خواهد بود و تکلیف را از عهده مکلف ساقط می‌کند، چون اجزاء عبارت از انطباق مأتی به علی المأمور به می‌باشد.

فقه‌های نامدار شیعه نیز در باب تقیّه با اندک تفاوتی که با یکدیگر دارند، همین مطلب را به زبان آورده‌اند که ذیلاً به دیدگاه برخی از آن بزرگان اشارت می‌رود.

شیخ مرتضی انصاری می‌فرماید: تقیّه هم در احکام وضعی جاری می‌شود، هم در احکام تکلیفی راه دارد. تقیّه در احکام وضعی مثل طهارت برای نماز با وضوی همراه تقیّه به شیوه اهل سنت، از دو جهت مورد توجه است. یکی از حیث آثار واقعی که همان حصول طهارت می‌باشد که با آن طهارت می‌توان نماز خواند و یا طواف نمود، چون حقیقتاً رافع حدث است. دو دیگر، ادامه و بقای آن طهارت است، یعنی باقی آن طهارت نمازهای دیگر نیز صحیح باشد. البته در برخی احکام شرعی که اختیار شرط باشد، مسأله متفاوت است؛ مثلاً اگر در حال تقیّه همسر خود را به اکراه اطلاق دهد یا خانه خود را بفروشد، ایقاع یا عقد واقع نشود، چون اختیار در آنها شرط صحت می‌باشد. اما احکام تکلیفی در حال تقیّه، نیز همان احکام خمسه یعنی وجوب، حرمت، اباحه، استحباب و کراهت می‌باشد که تابع اقتضا و تخیرند.

تقیّه واجب مثل وجوب دفع ضرر که از جانب دشمن متوجه انسان است، چه اگر راه تقیّه پیش نگیرد، احتمال کشته شدن و یا صدمه رسیدن به اسلام است. تقیّه حرام در جایی است که از انسان بخواهند انسان بی‌گناهی را به جهت تقیّه بکشد. در چنین حالتی تقیّه حرام است و کسی حق ندارد دیگری را برای حفظ جان خود بکشد. بخشی از عبارات شیخ چنین است: «فَالْوَجِبُ مِنْهَا مَا يَكُونُ لِدَفْعِ الضَّرْرِ الْوَاجِبِ فِعْلًا، وَ الْحَرَمُ مِنْهُ مَا يَكُونُ فِي الدَّمَاءِ؛ وَ الْمُبَاحُ مَا يَكُونُ التَّخَرُّرُ عَنِ الضَّرْرِ وَ فِعْلُهُ مُسَاوِيًا فِي نَظَرِ الشَّارِعِ كَالْتَقِيَّةِ فِي إِظْهَارِ كَلِمَةِ الْكُفْرِ» (انصاری، ۱۳۵۳: ۳۲۰).

امام خمینی (ره) در این باب می‌فرماید: «إِصَالَةُ الْعُمُومِ وَ الْإِطْلَاقُ جَارِيَةٌ فِي أَخْبَارِ التَّقِيَّةِ وَ كَوْنُ كَثِيرٍ مِنَ الْأَخْبَارِ نَاطِرًا إِلَى الْمُخَالَفِينَ لَا يُوجِبُ إِخْتِصَاصَهَا بِهِمْ وَ تَكُونُ تِلْكَ الْأَدِلَّةُ حَاكِمَةً عَلَى أَدِلَّةِ الْمُحَرَّمَاتِ وَ الْوَاجِبَاتِ: اصالت عموم و اطلاق در اخبار تقیّه جاری می‌شود و اینکه اکثر اخبار در

مورد مخالفان مذهب وارد آمده، مقید به همان موارد نشوند و نیز ادله تقیه نسبت به ادله محرّمات و واجبات حکومت واقعی دارند» (موسوی خمینی (ره)، ۱۳۴۳: ۱۷۶).

طبق فرموده امام خمینی (ره)، ممکن است حکمی با عنوان اولی واجب باشد به سان شستن دستان از مرفق تا انگشتان، لیکن با حکم ثانوی تقیه حکم دیگر گونه می‌شود و شستن دستان از انگشتان تا مرفق واجب گردد که این گونه وضو گرفتن نیز واجب است و با آن طهارت و حتی با استصحاب آن می‌توان نمازهای متعدّد گزارد. سپس در باب حدود تقیه می‌فرماید که مراعات احکام تقیه در مواردی لازم نیست: «مِثْل هَدْمِ الْكَعْبَةِ وَ الرَّدِّ عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْقُرْآنِ وَ التَّفْسِيرِ بِمَا يُفْسِدُ الْمَذْهَبَ وَ يُطَاقُ الْإِلْحَادَ وَ غَيْرَهَا مِنْ عَظَائِمِ الْمُحَرَّمَاتِ: مثل ویران ساختن خانه کعبه و ردّ اسلام و قرآن و تفسیر قرآن به گونه‌ای که مذهب را نابود سازد و موافق الحاد باشد و گناہانی از این سنخ» (همان: ۱۷۷). بدیهی است که امام خمینی (ره) و نیز شیخ انصاری سخنان خود را مستند به آیات و روایات کرده‌اند که جهت رعایت اختصار از نقل آن خودداری شد.

### ۳) تقیه در سیره امام رضا(ع)

تقیه در سیره امام هشتم(ع)، از دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد: ۱- اثبات اصل تقیه. ۲- تطبیق کارهای تاریخی آن جناب(ع) با اصل کلی تقیه.

#### ۳-۱) اثبات حکم تقیه از زبان ثامن الائمه(ع)

روایات بسیاری از امام رضا(ع) در باب تشریح حکم تقیه وارد شده که برخی از آنها به قرار زیر است: «قَالَ الرَّضَا، قَالَ الْبَاقِرُ(ع): التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَ لِأَيِّمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۴۵۸). مضمون حدیث آن است که کسی از امام پرسید که چرا علیه حاکمان جور قیام نمی‌کنید؟ امام(ع) در پاسخ می‌فرماید: جدّم امام باقر(ع) می‌فرماید: تقیه جزو دین من و دین اجداد من است و هر که حکم تقیه را رعایت نکند، ایمان به خدا ندارد.

امام رضا(ع) در حدیث دیگری می‌فرماید: «لَا أَيْمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ، قِيلَ يَا بِنَ رَسُولَ اللَّهِ إِلَيَّ مَتَى؟ قَالَ: إِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّنَا: هر که حکم تقیه را رعایت نکند، ایمان به خدا ندارد. گفته شد: ای پسر پیامبر تا کی؟ می‌فرماید: تا قیام قائم آل محمد(ص). هر که پیش از خروج و ظهور قائم ما تقیه را رها نماید، از ما نباشد» (حرّ عاملی، ج ۱۱: ۴۶۶). نیز نوشته‌اند که وقتی امام هشتم(ع) ولایت عهدی مأمون را پذیرفت، عده‌ای از شیعیان درخواست دیدار کردند. حضرت رضا(ع) ایشان را تا دو ماه نپذیرفت. آنان بسیار اندوهگین شدند و به

دربان امام عرض کردند، ما با این تحقیر روی بازگشت به وطن نداریم. سرانجام حضرت رضاع (ع) آنان را پذیرفت. چون خدمت امام (ع) وارد شدند و سلام دادند، امام پاسخ سلامشان نداد. گفتند: ما شیعیان امیرالمؤمنین (ع) هستیم. چرا اینقدر تحقیر می‌شویم. امام می‌فرماید: شیعیان امیرالمؤمنین سلمان و ابوذر و مقداد و مانند آنها بودند که در هیچ امری با جدّم علی (ع) مخالفت نکردند و در انجام فریض سستی نمودند. اما شما سستی در دین دارید، چه جایی که تقیّه نیست، تقیّه می‌کنید و آنجا که تقیّه هست، تقیّه نمی‌کنید: «تَتَّقُونَ حَيْثُ لَا تَجِبُ التَّقِيَّةَ وَ تَتْرَكُونَ التَّقِيَّةَ حَيْثُ لَا بُدَّ مِنَ التَّقِيَّةِ» (بحرانی، ۱۳۸۸، ج ۲۲: ۱۷۷).

### ۳-۲) تطبیق سیره امام رضا (ع) به اصل کلی تقیّه

در این بخش از مقاله به دفع برخی از شبهات پرداخته می‌شود که برخی از معاندان و یا شیعیان نادان گاه‌گاه به کارهای شگفت‌آور حضرت رضاع (ع) اشکال می‌کردند و امام (ع) آنان را با حکم واقعی الهی آشنا می‌ساختند.

پیش از پرداختن به اصل مطلب، یادآوری این نکته ضروری است که هر یک از امامان ما مظهر صفتی از صفات الهی بودند. امام رضاع (ع) به فرموده پدر بزرگوارشان ملقب به عالم آل محمد بود. اباصت هروی از طریق محمد بن اسحاق نقل می‌کند که روزی امام کاظم (ع) به جمیع فرزندان‌شان می‌فرماید: «هَذَا أَحْوَكُم عَلِيٌّ (ع) عَالِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ فَاسْأَلُوهُ وَ احْفَظُوا مَا يَقُولُ لَكُمْ: این برادر شما یعنی علی بن موسی، عالم آل محمد است. هر چه خواهید از او بپرسید و آنچه به شما گفت، حفظ نمایید» (بحرانی، ۱۳۸۸، ج ۲۲: ۱۷۹). شایان توجه آنکه جمیع دوران امامت حضرت رضاع (ع) یعنی از شهادت پدر بزرگوارشان تا شهادت خودشان، همراه با تقیّه بود. با توجه به اینکه جمیع امامان (ع) معصوم هستند، پس جمیع گفتار و کردار عالم آل محمد (ص) بیانگر حکم واقعی الهی بوده است و هیچ سخن نابجا به زبان نرانده و عمل غیر شرعی مرتکب نشده است، بل جمیع گفتار و کردار آن بزرگوار الگوی جامعه اسلامی می‌باشد. اینک ذیلاً به نمونه‌هایی از سیره حضرت رضاع (ع) که بیانگر تقیّه رفتاری و گفتاری بوده، اشارت می‌رود.

آن نخستین عمل حضرت، در آخرین حج آن جناب پیش از حرکت به سوی مرو بود که حضرت جواد (ع) که هنوز در سنین کودکی بود، به همراه آن حضرت بود. امام رضاع (ع) در حضور جمع زیادی از شیعیان و سایر مسلمانان با کعبه چنان وداعی کرد که همه دانستند که آن جناب بار دیگر به کعبه بر نخواهد گشت. حضرت جواد که کار پدر را دید در کنار حجرالأسود با غم و اندوه فراوان نشست و از آنجا حرکت نمی‌کرد. به امام رضاع (ع) خبر دادند، امام (ع) نزد فرزند عزیزش آمد و جریان را پرسید.

حضرت جواد(ع) گفت: «كَيْفَ أَقُومُ وَ قَدْ وَدَّعْتَ الْبَيْتَ وَدَاعاً لَّا تَرْجِعُ إِلَيْهِ: چگونه برخیزم، در حالی که دیدم شما خانه خدا را به گونه‌ای وداع کردید که دیگر به سوی آن باز نمی‌گردید» (همان: ۲۲۷).

دومین کار امام هشتم(ع) وداع روضه مطهر پیامبر اکرم(ص) بود. وقتی مأموران مأمون برای بردن امام(ع) به مدینه وارد شدند، با آنکه کارشان به ظاهر اظهار ارادت همراه با احترامات فائقه بود، امام(ع) می‌دانست که رفتنش به سان رفتن پدر بزرگوارش با مأموران هارون الرشید است، لیکن به حکم تقیه با مأموران مأمون کارزار نکرد، بلکه به گونه‌ای عمل کرد که دوست و دشمن فهمیدند امام(ع) در حال تقیه است. راوی گوید: در آن لحظات غمبار امام(ع) چندین بار، مزار مطهر پیامبر اکرم(ص) را زیارت نمود و هر بار با صدای بلند گریست. نزدیک شدم و سلام کردم. امام(ع) جواب سلام من بداد و می‌فرماید: زُرْنِي فَإِنِّي أَخْرَجَ مِنْ جَوَارِ جَدِّي فَأَمُوتُ فِي غُرْبَةٍ وَ أَدْفِنُ فِي جَنْبِ هَارُونَ: دیدارم کن که من از کنار جدم بیرون رانده می‌شوم و در سرزمین غربت کشته شوم و کنار هارون دفن گردم» (همان: ۲۲۶). خاندان خود را جمع کرد و به آنان می‌فرماید: «أَمَرْتُكُمْ أَنْ تَبْكُوا عَلَيَّ، إِنِّي لَا أَرْجِعُ إِلَى عِيَالِي أَبَدًا: به شما دستور می‌دهم و نیز جمیع خویشاوندانم را که بر من گریه کنید که هرگز به سوی شما باز نخواهم گشت» (همان).

سومین حرکت معنی‌دار امام هنگامی بود که در مرو بر مأمون وارد شد و مأمون به خیال خود به ظاهر جشن به پا کرد و خواست به مردم بفهماند که ابوالحسن(ع) خود خواهان خلافت یا ولایت عهدی می‌باشد. اباصلت هروی گوید: آن روز مأمون به امام(ع) عرض کرد: من شما را از جمیع جهات شایسته‌ترین فرد برای خلافت می‌دانم و امر خلافت را به شما وامی‌گذارم. امام(ع) می‌فرماید: اگر امر خلافت را خدا به عهده تو گذاشته، پس، به دیگر واگذار نتوانی کرد و اگر خلافت از آن تو نیست، چگونه چیزی که از آن تو نیست به غیر وامی‌گذاری؟ مدت دو ماه بین اصرار مأمون و ابراء امام(ع) گذشت (مجلسی، ۱۳۸۷، ج ۴۹: ۷۶). چون مأمون از اجرای نیت پلید خویش نومید گشت، به امام(ع) عرض کرد: بنابراین، باید ولایت عهدی را بپذیری تا خلافت بعد از من به صاحب اصلی خود برسد. امام می‌فرماید: اجدادم به من خبر داده‌اند که من پیشتر از تو با زهر مسموم خواهم شد و کنار هارون دفن خواهم گردید. مأمون به ظاهر غمگین شد و گفت: چه کسی در حیات من جسارت آن دارد که به شما آسیبی رساند. امام می‌فرماید: «لَوْ أَشَاءَ أَنْ أَقُولَ مَنْ الَّذِي يَقْتُلُنِي لَقُلْتُ: اگر بخواهم می‌توانم قاتلم را معرفی نمایم». مأمون گفت: این سخنان را بدان سبب به زبان می‌رانید تا مردم بگویند که تو تارک دنیایی! امام می‌فرماید: «وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ مِنْذُ خَلَقَنِي رَبِّي وَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا تُرِيدُ: به خدا سوگند از زمانی که پروردگارم مرا آفرید، سخن دروغ بر زبان نراندم و نیت ترا می‌دانم». مأمون گفت: من چه نیتی دارم؟! امام می‌فرماید: اگر در امان باشم، بگویم. مأمون گفت: هر چه خواهی بگو، در امانی! امام(ع)

می‌فرماید: می‌خواهی به مردم بنمایی که ابوالحسن از دنیا روی گردان نیست، بلکه دنیا از او روی گردان است. مأمون با خشم شدید گفت: گویی از خشم من در امانی. باید ولایت عهدی را بپذیری وگرنه کشته می‌شوی. امام(ع) می‌فرماید: «قَدْ نَهَانِي اللَّهُ أَنْ أَلْقِيَ بِيَدَيَّ إِلَى التَّهْلُكَةِ فَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَيَّ هَذَا أَفَعَلُ مَا بُدِئْتُ لَكَ وَ أَنَا أَقْبَلُ ذَلِكَ: خداوند مرا از اینکه با دست خود، خود را به هلاکت اندازم، منع فرموده، آنچه خواهی کن و من امر ولایت را می‌پذیرم». سپس امام(ع) می‌فرماید: به شرط آنکه در هیچ نصب و عزلت دخالت نکنم و در امور کشوری ناظر بی‌طرف باشم. مأمون پذیرفت و امام(ع) نیز بدون رضایت باطن ولایت عهدی را پذیرفت (ر.ک؛ بحرانی، ۱۳۸۸، ج ۲۲: ۲۸۱).

چهارمین کار امام رضا(ع)، حرکات و سخنان آن حضرت در دوران ولایت عهدی بود که در مناسبت‌های خاص به همگان اعلان می‌فرمود که عمل من تقیّه است نه رضایت باطن. در این باب به سخن ریان بن صلت که از نزدیکان مأمون بود، می‌نگریم. ریان می‌گوید: «روزی خدمت امام رضا(ع) رسیدم و گفتم: مردم می‌گویند که شما با آنکه اظهار ترک دنیا داشتید، سرانجام ولایت عهدی را پذیرفتید. امام(ع) می‌فرماید: قَدْ عَلِمَ اللَّهُ كِرَاهَتِي ذَلِكَ فَلَمَّا خَيْرْتُ بَيْنَ قَبُولِ ذَلِكَ وَ بَيْنَ الْقَتْلِ أَخْتَرْتُ الْقَبُولَ عَلَى الْقَتْلِ: خداوند کراهت باطن مرا می‌داند. وقتی میان پذیرش امر ولایت عهدی و کشته شدن مخیر شدم، آن را بر کشته شدن ترجیح دادم و پذیرفتم».

سپس امام(ع) دست به آسمان گرفت و گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي مَكْرُوهٌ مُضْطَرٌّ فَلَا تُؤَاخِذْنِي كَمَا لَمْ تُؤَاخِذْ نَبِيَّكَ يُوسُفَ حِينَ دُفِعَ إِلَيْهِ وَ لَأَيَّةُ مِصْرَ: خدایا تو می‌دانی که من مجبور به پذیرش ولایت عهدی بودم. پس مؤاخذه‌ام مکن چنان‌که پیامبرت یوسف(ع) را مؤاخذه نفرمودی» (همان: ۲۸۴).

بدیهی است که نقل موارد چهارگانه فوق به عنوان نمونه بود تا معلوم شود که حضرت رضا(ع) از آغاز حرکت به سوی دیار خراسان تا پذیرش ولایت عهدی مأمون بی‌ایمان تقیّه کرده و ضمناً تقیّه را در جمیع این موارد واجب دانسته و البته که هدف والایی را دنبال می‌فرمود که در بخش بعدی بهره‌ای از آن مصالح را بیان خواهیم کرد.

#### (۴) فلسفه تقیّه امام هشتم(ع)

مقصود از فلسفه تقیّه، بیان اهداف و مصالحی است که بر حکم تقیّه مترتب می‌شود و نیز مقصود ما از این بحث، آن مصالحی است که خود آیات و احادیث گاه بدانها اشارت کرده و گاهی نیز تصریح کرده

است. این بند از مقاله در دو بخش مورد تحقیق و واکاوی قرار می‌گیرد: ۱- فلسفه تقیه که از برخی آیات قرآن و سیره سایر معصومان مستفاد می‌شود. ۲- فلسفه تقیه در سیره حضرت رضا(ع).

#### ۴-۱) فلسفه تقیه در آیات و روایات

چنان‌که پیشتر در بند دوم این مقاله اشارت رفت، حکم تقیه به سان سایر احکام اولیه و یا ثانویه ریشه در قرآن دارد. به خصوص آیات ۲۸ سوره مؤمن و سوره آل عمران که به حکم تقیه تصریح دارند. در سوره مؤمن از آیه ۲۸ تا آیه ۴۵ یعنی از «...أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ...» تا آیه «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ»، خداوند متعال بسیاری از فوائد و مصالح مترتب بر تقیه را در این آیات بیان فرموده است.

علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۲۸ سوره مؤمن گفته است: «آن مؤمن با انتخاب تقیه توانست با آل فرعون و حتی خود فرعون سخنان مستدل و نصیحت‌آمیز خود را به زبان بیاورد. در همین آیه سه برهان برای نجات جان موسی از دست ستمگران به زبان راند و گفت: چرا می‌خواهید موسی را بکشید، در حالی که اولاً او دارای معجزه است. ثانیاً اگر او دروغ می‌گوید، ضرر دروغ به خودش باز می‌گردد و اگر راست می‌گوید، قتل او جایز نباشد. ثالثاً خداوند که به او معجزه عطا فرموده، پس او را هدایت کرده است و بنابراین، ممکن نیست که او مسرف و کذاب باشد» (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۹: ۵۰۹).

بدیهی است که مؤمن آل فرعون که از نزدیکان فرعون بود، با کتمان عقیده خویش و اظهار ایمان به فرعون و فرعونیان فرصت سخن گفتن با آنان به دست آورد و آنان را هم با برهان و هم با استفاده از عواطف خویشاوندی و نوع‌دوستی توانست آگاهی دهد. برخی از سخنان وی، علاوه بر براهین سه‌گانه، چنین است: ای دوستان من! به قدرت ظاهری خود مغرور مباشید، چه اگر عذاب خدا بیاید، چه کسی شما را نجات دهد؟! شما عذاب‌های قوم نوح و عاد و ثمود و اقوام پیش و پس از آنان را شنیده‌اید، چرا عبرت نمی‌گیرید؟! یوسف پیامبر پیشتر در این سرزمین ظهور کرد و معجزات بسیاری آورد که مردمان آن زمان در آن معجزات شک نمودند و عذاب خدا را چشیدند. چرا شما راه انحراف پیش گرفته‌اید و در پیامبر بعد از او شک می‌نمایید. شما برای کردار و گفتارشان برهان ندارید. از خدا بترسید و به جهان بعد از مرگ بیندیشید. ای دوستان! من شما را به بهشت دعوت می‌نمایم. شما چرا مرا به دوزخ دعوت می‌نمایید؟ بدانید که مرگ حق باشد و گنهکاران در آخرت روانه دوزخ شوند» (غافر/۴۵-۲۸).

نصر بن محمد سمرقندی، ذیل آیه ۱۰۶ سوره نحل (إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)، گفته است: «تقیه آنست که یک مؤمن به ظاهر با کافر همراهی کند تا رضایت او را جلب نماید تا بتواند هم



خود را از مرگ نجات دهد، هم سخنان آگاهی‌بخش خویش را به زبان آورد» (سمرقندی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۰۶).

بدیهی است که بسیاری از آیات قرآن در باب تقیّه خود پیامبر اکرم (ص) و فلسفه آن بسیار سخنان آموزنده‌ای بیان می‌فرماید که جهت رعایت اختصار فقط به نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود.

خداوند در سوره مدّثر که به قولی دومین یا حتی نخستین سوره نازل شده به پیامبر اعظم می‌باشد، مردم آن زمان را به چهار دسته کافران (بُت پرستان)، اهل کتاب، مؤمنان و بیماردلان یعنی منافقان تقسیم می‌فرماید (ر.ک: المدّثر/۳۱). پس، ردّ پای منافقان از آغاز نزول قرآن تا رحلت پیامبر در کتاب و سنت پیداست. خداوند هر جا که از صحابه وفادار پیامبر (ص) سخن فرموده، به دنبالش، منافقان پیرامون رسول اکرم (ص) را نیز ذکر کرده است؛ مثلاً در آیه ۱۰۰ سوره توبه مقامات مهاجران و انصار را برشمرده و فرموده است: «...رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا...: خداوند از آنها خوشنود گشت، و آنها (نیز) از او خوشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند ...» (التوبه/۱۰۰)، خداوند به دنبال این آیه بلافاصله می‌فرماید: «... وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ...: ... و از (میان) اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافق هستند و از اهل مدینه (نیز) گروهی سخت به نفاق پای بندند...» (همان/۱۰۱).

در تاریخ زندگی حضرت رسول (ص) معلوم و روشن است که پیامبر آنان را معرفی نکرد و به ظاهر به آنان نیز به سان سایر اصحاب اظهار محبت و دوستی می‌کرد. واضح است که این کار تقیّه، بل مصداق بارز آن است. مصالح کار پیامبر (ص) را فقط خدا و رسول می‌داند، لیکن آنچه عقل بشر ادراک می‌نماید، آن باشد که اگر پیامبر تقیّه نمی‌کرد، نمی‌توانست احکام اسلام را به مردمان آن زمان و جهانیان آینده اعلان نماید. به بیان دیگر، امر دایر بین اهمّ و مهمّ بود و پیامبر بزرگوار (ص) به اهمّ عمل کرد و با تقیّه برای خود یاورانی بسیج نمود و با این کار پرچم اسلام را برافراشت. البته در مواردی نیز به امر خداوند، به تقیّه عمل نکرد. در غدیر خم حضرت علی (ع) را به عنوان امام بر حق بعد از خود معرفی نمود با آنکه در همان لحظات منافقان مشغول توطئه بودند. لحن آیه ۶۷ سوره مائده به وضوح بیانگر این مطلب می‌باشد که خداوند می‌فرماید: «...بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ: آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان... خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند». در این آیه مقصود از (النّاس)، همان منافقانند.

علاوه بر آیات قرآن، فلسفه تقیه در سیره همه معصومان به چشم می‌خورد که ذیلاً به نمونه‌هایی از روایات امام صادق(ع) اشارت می‌رود.

امام صادق(ع) به سلیمان بن خالد می‌فرماید: «يَا سُلَيْمَانُ إِنَّكَ عَلَى دِينٍ، مَنْ كَتَمَهُ أَعَزَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَدَاعَهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ: ای سلیمان بن خالد! شما به آیینی باور دارید که هر که آن را نپندارد، خداوند او را عزت دهد و اگر آشکار نماید، خدا خوارش سازد» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۴۶۰). در حدیث دیگری، امام صادق(ع) می‌فرماید: «التَّقِيَّةُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ: تقیه سپر بلا برای مؤمن باشد و هر که حکم تقیه را رعایت ننماید، ایمان ندارد» (حرّ عاملی، ۱۳۶۱، ج ۱۱: ۴۷۷). باز هم در حدیث دیگری می‌فرماید: «التَّقِيَّةُ تُرْسُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ: تقیه سپر خدا میان او و مخلوقات اوست» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۴۵۸). نیز در مرسله رفاعه از امام صادق نقل شده که می‌فرماید: «یک روز پیش از عید فطر در شهر حله بر ابوالعباس سقّاح وارد شدم که او آن روز را عید اعلان کرده بود. به من گفت: راجع به روزه امروز چه گویی؟ (البته پرسش او جهت آزمایش بود که آیا امام با او مخالف هست یا نه). من در جواب گفتم: هر چه امام مسلمین گوید. اگر روزه بگیری، ما نیز روزه می‌گیریم و اگر افطار کنی، ما نیز افطار کنیم. سقّاح به خادمانش دستور داد، سفره طعام گسترده و همگان افطار نمودند. من نیز با اینکه یقین داشتم آن روز عید نبود، روزه‌ام را افطار نمودم: «فَكَانَ افْطَارِي يَوْمًا وَ قَضَائُهُ أَيْسَرٌ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يَضْرِبَ عُنُقِي: افطار یک روز و قضای آن برایم آسانتر از کشته شدن بود» (بجنوردی، ۱۳۴۶، ج ۵: ۵۲).

از مجموعه احادیث فوق استفاده می‌شود که هدف از تقیه، حفظ جان خود و خویشاوندان است. بدیهی است که فلسفه هدف چیزی بالاتر از حفظ جان و مانند آن است؛ مثلاً اگر امام باقر و امام صادق، علیهماالسلام، برای حفظ جان خودشان تقیه می‌فرمودند، فلسفه هدفشان بیان آیین اسلام ناب محمدی بود. چنان‌که اهل فنّ می‌دانند، حدود هشتاد درصد احکام اسلام به واسطه این دو امام هم‌اکنون بیان شده است. مصلحت‌نهایی، تشریح و بیان درست دین الهی است. چه اگر به فرض، این دو امام به دست دشمنان کشته می‌شدند، اثری از فقه ناب شیعی نبود؛ یعنی فقه حقیقی و حتی کلام اسلامی رخت بر بسته بود. مصلحت این کار نه آنست که افراد عادی چون ما بتوانند ادراک بنمایند و فقط آن را خدا و ولیّ خدا دانند.

## ۴-۲) فلسفه تقیه در سیره امام رضا(ع)

چنان‌که پیشتر گفته آمد، مقصود از تحریر این بخش از مقاله بیان اهداف و مصالح تقیه در سیره امام هشتم(ع) می‌باشد. بدیهی است که منافع و مصالح تقیه آن حضرت را خدا و ولیّ خدا داند نه

انسان‌های عادی با عقول ناقص خود. لیکن آنچه از کردار و گفتار آن جناب مشهود بوده و از طریق راویان و تاریخ‌نگاران به دست ما رسیده، عقل عادی نیز توان فهم بخش‌هایی از مصالح تقیّه در سیره عالم آل محمد(ص) را دارد. حرکت امام از مدینه تا شهادت آن بزرگوار در ظاهر یک حرکت مسالمت‌آمیز و بدون نزاع بین او و مأمون بود، لیکن در حقیقت جنگی میان حق و باطل به‌سان کارزار امام حسین(ع) با یزید و یزیدیان بود. بدین جهت بود که مأمون به مأمور جلب امام(ع) سپرده بود که از مسیرهایی او را عبور دهند که شیعه‌نشین نباشد؛ مثلاً به جای مسیر کوفه، طریق اهواز را پیش بگیرند و هکذا.

لیکن عقل ناقص مأمون نمی‌فهمید که حرکات و سخنان و معجزات امام(ع) سبب جذب مسلمانان سنی مذهب خواهد شد و چنین هم شد. امام رضا(ع) هر جا که وارد می‌شد و سخن می‌گفت، مسأله امامت را مطرح می‌فرمود و رفتار و کردارش همراه با معجزات بود که صدها هزار نفر را مجذوب خود نمود. در مسیر آن حضرت، ده‌ها معجزه به دست مبارکش به ظهور آمد که در کتب تاریخ مفصل آمده است و این نوشتار را گنجای بیان آنها نیست. از جمله معجزات آن حضرت در اهواز بود که قصب شکر در غیر فصل ایجاد می‌فرماید و یا چشمه معروف به عین کهلان در نیشابور که تا اکنون بیاست و شفا دادن به زبان و دهان مرد گرفتار و داستان برکه سباع در خراسان که آن حضرت برای ابطال ادعای کسی که مدعی علوی بودن بود، داشت. آن حضرت به آن مدعی می‌فرماید: اگر راست می‌گویی، محلّ حیوانات درنده (برکه سباع) برو. آن مدعی در حضور مردم به امام(ع) اهانت کرد و گفت: خودت نخست بدانجا برو. امام(ع) رفت و درندگان گردش زانو زدند و یک‌یک می‌آمدند و پایش را می‌بوسیدند. سپس آن مدعی را بدان برکه بردند که حیوانات او را دریدند. از همه معجزات روشن‌تر، دعای استسقاء (طلب باران) آن جناب بود که توضیح داده خواهد شد. واضح است که اظهار معجزات آن حضرت جهت آگاهی دادن به ناآگاهان به مسأله امامت بود که بیش از صد سال یعنی از زمان حکومت معاویه تا حکومت مأمون در جهان اسلام آن را نهان داشته بودند، بلکه در جمیع بلاد قائلان به امامت را می‌کشند و یا در زندان‌های مخوف به غل و زنجیر می‌کشیدند (ر.ک؛ بحرانی، ۱۳۸۸: ۱۵۶ و ۲۳۴).

فی‌الجمله، حضرت رضا(ع) که به ظاهر مهمان و مدعو خلیفه زمان بود، از این فرصت در بیان مذهب حق شیعه یعنی همان اسلام راستین، استفاده می‌فرماید. از جمله در شهر نیشابور که در آن روزگاران مرکز فرهنگی اسلام‌پژوهی در ایران بود. امام(ع) وقتی بدان شهر وارد آمد، از جمیع اطراف و اکناف جهت دیدار و زیارت آن حضرت بدان شهر روی آوردند. ده‌ها هزار مسلمان اعم از حافظان حدیث و قرآن و مردمان عامی و عادی دور کجاوه آن جناب گرد آمدند. برخی خاک پای استرش را توتیای دیدگان می‌کردند، برخی دیگر افسار مرکب او را می‌بوسیدند و با صدای بلند گریه سرداده و خواهان

دیدار روی ماهش بودند. دو تن از حافظان و ائمه حدیث به نام‌های ابو زرعه نیشابوری و محمد بن اسلم طوسی، با اصرار و خواهش از آن حضرت تقاضای نقل حدیث کردند. همه امامان جماعت و قضاة و رواة حدیث منتظر سخنرانی آن جناب بودند. نوشته‌اند که بیش از بیست و چهار هزار انسان قلم به‌دست منتظر نوشتن احادیث آن جناب بودند. آن حضرت سرانجام سر مبارک از کجاوه بیرون آوردند و حدیث معروف سلسله‌الذهب را برای مردم قرائت می‌فرمایند. امام (ع) آن حدیث شریف را از پدرش و نیز پدرش از پدرش تا رسول اکرم (ص) و از جبرئیل (ع) و او نیز از خداوند متعال نقل نمودند که خلاصه آن چنین است: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي: کلمه لا اله الا الله دژ استوار من است. هر که آن را به زبان راند، داخل دژ من می‌شود و هر که داخل آن دژ شود، از عذاب من در امان باشد» (همان: ۲۳۴).

وقتی مردم حدیث را شنیدند و نوشتند و پنداشتند که حدیث به اتمام رسیده است، امام یک بار دیگر به مردم می‌فرماید، بار دیگر گوش کنید که مکمل توحید را بگوییم. همگان برای بار دوم با سکوت عجیبی نفس‌ها را در سینه‌ها حبس نمودند و گوش به امام (ع) داشتند. امام (ع) می‌فرماید: «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا: توحید را شروطی است که از برجسته‌ترین شرط آن منم» (همان: ۲۳۸ و مجلسی، ۱۳۸۷، ج ۴۹: ۷۰).

واضح است که امام (ع) چه شاهکاری در بیان این حدیث انجام دادند که بیان آن نه یک مقاله، بلکه ده‌ها کتاب لازم دارد. خلاصه آنکه اگر تقیه آن حضرت مصلحتی جز همین کار نداشت، کافی بود. در این حدیث، حضرت رضا (ع) به مردم فهماند که دین‌شان را باید از طریق اهل بیت بشناسند که در کنار قرآن و مفسر قرآن هستند. نیز فهماند که اسلام برگرفته از اجماع سقیفه، اسلام واقعی نیست، بلکه اسلام برگرفته از غدیر و امام منصوب اسلام حقیقی است و... .

از جمله تأثیرات شگفت کار عالم آل محمد (ص) آن بود که معاندان خاندان عصمت و طهارت مثل مأمون و بسیاری از اطرافیان او زبان به مدح خاندان پیامبر اعظم به‌ویژه حضرت (ع) گشودند. روزی مأمون در مجلسی که بیش از صد تن از متکلمان و فقیهان حضور داشتند، گفت: به نظر من علی بن ابی طالب بعد از پیامبر اکرم (ص) بهترین صحابه، بل بهترین و برترین انسان‌ها بود. سپس افزود که اگر کسی سخن مرا قبول ندارد، بدون هیچ ترسی با استدلال سخن مرا رد کند. یکی از محدثان معروف گفت: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: اِقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ: بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید». مأمون با اقامه برهان جعلی بودن حدیث را اثبات نمود (ر.ک؛ بحرانی، ۱۳۸۸: ۳۱). شایان ذکر

آنکه اصل این حدیث به گونه‌ای دیگر است و پیامبر اعظم می‌فرماید: «اِقْتَدُوا اَيُّهَا النَّاسُ بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي كِتَابُ اللهِ وَ الْعِرَّةُ: ای مردم به کتاب و عترتم بعد از من باید اقتدا نمایید» (همان: ۳۲).

البته، چنان‌که در آغاز این بخش مقاله گفته شد، کارهای امام(ع) و تأثیرات آنها در جامعه اسلامی و معرفی مذهب حقّ شیعی بیش از آن است که در این نوشته مختصر گفته آید. از باب نمونه، فقط نماز عید فطر و دعای استسقاء امام(ع) را ذیلاً در کوتاه سخن بیان می‌داریم که از جمله کارهای معجزه‌بار امام(ع) بعد از ورود امام(ع) به مرو و پذیرش ولایت عهدی اتفاق افتاد. مأمون در نخستین عید فطر بعد از ورود امام(ع) به مرو، خدمت امام آمد و از او درخواست که امامت نماز عید را به عهده گیرد. بدیهی است که قصد او آن بود که امام(ع) به‌سان سایرین خطبه به نام مأمون بخواند و به حکومت او مشروعیت دهد. حضرت رضا(ع) نپذیرفت، لیکن مأمون در خواسته‌اش بسیار اصرار نمود. سرانجام امام(ع) می‌فرماید: پس، حال که چنین است، من چنان به نماز می‌روم که پیامبر اکرم (ص) می‌رفت. مأمون گفت: آنچه خواهی کن. راوی گوید: امام(ع) پا برهنه و دامن لباس بالازده راه افتاد و به جمیع اطرافیان و دوستان خود می‌فرماید تا به‌سان امام(ع) راهی شوند. امام(ع) رو به آسمان چهار تکبیر گفت. تکبیر ملکوتی امام(ع) چنان طنین‌افکن شد که گویی جمیع ذرات زمین و آسمان با او هم‌نوا شده‌اند. کارگزاران و ارتشیان مأمون که امام و دوستان امام را با چنان حالتی مشاهده کردند، سواران پیاده شدند و همگان کفش‌ها از پا بدر کردند و همگی با امام(ع) و یاران هم‌داستان شدند. مردم مرو، یکپارچه گریه سر دادند و با آن حالت معنوی ذکرگویان در پی امام(ع) به حرکت درآمدند. امام(ع) در هر ده دقیقه توقف می‌فرمود و چهار تکبیر می‌گفتند. جمیع مردم شهر، بل جمیع در و دیوار با آن حضرت هم‌صدا می‌شدند. اقیانوسی از مخلوقات با امام(ع) هم‌نوا بودند که از آن صداهای ملکوتی، شهر به خود لرزید. این خبر به مأمون رسید. وزیر معروف مأمون بدو گفت: اگر ابوالحسن با این حالت به مسلماً رود و نماز بگذارد، حکومتت به یقین به خطر افتد، چون همه لشکریان و سربازانت نیز با او هم‌نوا شده‌اند. مأمون ناگزیر در اسرع وقت با خواهش تمام امام(ع) را از ادامه راه بازداشت و امام نیز پذیرفت و بازگشت (ر.ک؛ مجلسی، ۱۳۸۷، ج ۴۹: ۷۶). تأثیر این کار امام نیز به خواننده فرهیخته واگذار می‌شود که قلم و زبان توان بیان آن ندارد.

### دعای استسقاء امام(ع)

زمانی که حضرت رضا(ع) ولایت عهدی مأمون را پذیرفت، مقارن با خشکسالی شدیدی بود. حواشی مأمون شایعه کردند که گرفتاری خشکسالی به خاطر ولایت عهدی ابوالحسن است. مأمون، روز جمعه با امام(ع) در باب خشکسالی و گرفتاری مردم سخن گفت و از آن حضرت تقاضا کرد که جهت نزول باران

دعا کند. امام می‌فرماید: به خواست خداوند روز دوشنبه دعا خواهم کرد. دیشب، پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) را به خواب دیدم. رسول خدا(ص) به من فرمود: فرزندم روز دوشنبه به صحرا رو و از خداوند رحمان طلب باران کن که خداوند باران فراوان خواهد فرستاد. ضمناً این خیر مسرت‌بخش را به مردم برسان: «يَا بُنَيَّ اِنْتَظِرْ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ فَاَبْرِزْ اِلَى الصَّحْرَاءِ وَ اسْتَسْقِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُسْقِيهِمْ وَ اَخْبِرْهُمْ بِمَا يُرِيكَ اللَّهُ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ». حضرت رضا(ع) روز دوشنبه طبق دستور پیامبر رحمت (ص) همراه انبوهی از مردم روی به صحرا نهادند. امام(ع) در مکان بلندی قرار گرفت و دست به دعا بلند کرد و فرمود: «يَا رَبِّ أَنْتَ عَظَمْتَ حَقَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَتَوَسَّلُوا بِنَا كَمَا أَمَرْتَ فَاسْقِهِمْ سُقِيًّا نَافِعًا: پروردگارا! تو به ما اهل بیت عظمت دادی، لذا مردم ما را وسیله قرار داده‌اند، بدان سان که خودت امر فرمودی. پس، با باران نافع سیرابشان فرما». دنبال دعای امام(ع) رشته ابری با غرش همراه برق پدید آمد. مردم خوشحال شدند. امام(ع) می‌فرماید، این رشته ابر مأمور به سرزمینی دیگر می‌باشد و از آن شما نباشد. آن ابر گذشت و ده ابر شبیه آن پدید آمد و هر بار امام می‌فرماید: این ابر مأمور به سرزمینی دیگر است تا یازدهمین رشته متراکم ابر پدید آمد. امام می‌فرماید: «هَذِهِ سَحَابَةٌ بَعَثَهَا اللَّهُ لَكُمْ فَاشْكُرُوا اللَّهَ: خداوند این رشته ابر را به سوی شما گسیل فرموده است. پس، شکر خدا به جا آورید». سپس می‌فرماید: به خانه‌هایتان بازگردید و منتظر باران رحمت خدا باشید. همین که مردمان به منازل‌شان بازگشتند، باران آغاز شد. چنان باران آمد که در عمرشان چنان بارانی ندیده بودند. مردمان که این معجزات را مشاهده نمودند، صد چندان شیفته‌ی خاندان پیامبر اکرم(ص) شدند و بسیاری از مخالفان مستبصر گشتند (ر.ک؛ بحرانی، ۱۳۸۸، ج ۲۲: ۳۴۱).

تأثیرات کار امام(ع) ناگفته پیداست. این معجزه امام(ع) همراه چند معجزه دیگر بود که دوستان را شاد و دشمنان را ناکام گذاشت. بدیهی است همان‌طور که پیشتر نیز گفته شد، آنچه از رفتار و گفتار حضرت رضا(ع) در این نوشتار گفته آمد، اندکی از بسیار بود و این مقاله گنجای بیش از این ندارد و گرنه نقل بحث‌های اعجاز‌آمیز آن حضرت در مجالس گونه‌گون که مأمون جهت شکست علمی آن امام همام (ع) تشکیل داد و با هر قومی به زبان آن قوم و از کتاب خود آن ملت دلیل آورد، رنگی دیگر دارد. فلسفه تقیّه امام(ع) در جمیع رفتار و گفتارش برای هر خواننده فرهیخته تا حدودی روشن می‌باشد و نیاز به تحلیل و توصیف ندارد.

### نتیجه‌گیری

از مجموعه این مقاله نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱- حکم تقیّه یکی از احکام واقعی با عنوان ثانوی می‌باشد و آن یک حکم قرآنی است. حکم تقیّه نیز به‌سان احکام اولیه ممکن است جایی واجب و جایی دیگر حرام و نیز در جایی مباح باشد. حکم تقیّه به‌سان دیگر احکام، تابع موضوع است و هر جا که موضوع آن پدید آید، حکم نیز به دنبال آن موضوع بیاید و عمل طبق حکم تقیّه مجزی باشد. حکم تقیّه با احکام اولیه تعارض ندارد، بلکه بر آنها حکومت واقعی دارد که با پدید آمدن موضوع آن، موضوع احکام اولیه تعبداً می‌رود.

۲- جمیع گفتار و سیره جمیع معصومان، سلام الله علیهم، در حال تقیّه حکم واقعی الهی می‌باشد که آنان با وجود صفت عصمت در تشخیص موضوع خطا نکنند. بنابراین، همه اقوال و اعمال عالم آل محمد(ص) بیانگر حکم واقعی الهی بوده و برای دیگر مسلمانان نیز حجت است.

۳- امام هشتم(ع) از آغاز حرکت از مدینه تا شهادت با مأمون عباسی در واقع، در جنگ و مبارزه بودند و در بسیاری از کارهای خود به تقیّه عمل می‌کرده است که مدارک تاریخی بسیاری مؤید این مطلب می‌باشد. از جمله عهدنامه مأمون است که مأمون بعد از ولایت عهدی امام(ع) نگاشت. وی راه خود را در آن مشخص ساخته و امام نیز در ظهر آن نامه طریق خود را به جهانیان اعلان نموده است. مأمون در بخشی از آن عهدنامه نوشت: خداوند می‌فرماید: ما از جمیع اعمال جمیع بندگان خود بازخواست خواهیم کرد (الحجر/۹۲). خلیفه دوم گفت: لَوْ ضَاعَتْ سَخْلَةٌ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ لَتَخَوَّقَتْ أَنْ يَسْتَلْنِي اللَّهُ: ترس آن دارم که اگر بره گوسفندی در کنار فرات نابود شود، خدا مرا بازخواست نماید» (مجلسی، ۱۳۸۷، ج ۴۹: ۸۵).

امام(ع) در ظهر همان عهدنامه نوشت: «إِنَّهُ عَرَفَ مِنْ حَقَّنَا مَا جَهَلَهُ غَيْرُهُ وَإِنَّهُ جَعَلَ إِلَيَّ عَهْدَهُ وَالْأَمْرَةَ الْكُبْرَى إِنْ بَقِيَتْ بَعْدَهُ فَمَنْ حَلَّ عَقْدَةَ أَمْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَبَاحَ حَرِيمَهُ وَأَحْلَلَ مُحْرَمَهُ بِذَلِكَ جَرَى السَّالِفِ فَصَبْرٌ مِنْهُ عَلَى الْفِلْتَاةِ وَلَمْ يَعْتَرِضْ بَعْدَهَا عَلَى الْعَزِمَاتِ خَوْفًا عَلَى شِيَتَاتِ الدِّينِ وَاضْطِرَابِ الْمُسْلِمِينَ: مأمون به حق ما اعتراف کرد و ولایت عهدی به من سپرد و امر خلافت را بعد از خود به من واگذارد. اگر بعد از وی زنده مانم، هر که امر خلافت را که خداوند برای ما قرار داده، به رسمیت نشناسد، حریم الهی را رعایت نکرده است و حرام خدا را حلال دانسته، چنان‌که پیشینیان کردند (مقصود خلیفه اول و دوم است که در شورای سقیفه خلافت حضرت علی(ع) را غصب کردند)، که از آن ظلم و بیعت نامشروع شکیبایی به عمل آمد و بر تصمیمات خلفای غاصب، جهت ترس از نابودی دین و اختلاف میان مسلمین، اعتراض به عمل نیامد» (همان: ۸۶).

خواننده بصیر اگر با چشم بصیرت در این نوشته مأمون و امام رضا(ع) بنگرد، به روشنی جنگ میان حق و باطل را دریابد و می فهمد که امام رضا(ع) به سان جدّ خود، امیرالمومنین(ع)، راه تقیه پیش گرفته است.

### پی نوشتها

۱- «وَمَا لَكُمْ لَأَ تُوْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: چرا به خدا ایمان نیاورید در حالی که رسول (او) شما را می خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید، و از شما پیمان گرفته است (پیمانی از طریق فطرت و خرد)، اگر آماده ایمان آوردنید».

### منابع و مأخذ

#### قرآن مجید.

- انصاری، شیخ مرتضی. (۱۳۵۳). *المکاسب*. تبریز: انتشارات اطلاعات تبریز.
- بجنوردی، میرزا حسن. (۱۳۴۶). *القواعد الفقہیة*. نجف: مطبعة الآداب.
- بحرانی، شیخ عبدالله. (۱۳۸۸). *عوامل العلوم*. قم: انتشارات مؤسسه امام مهدی (عج).
- حرّ عاملی، محمدبن حسن. (۱۳۶۱). *وسائل الشیعة*. تهران: انتشارات اسلامیة.
- سمرقندی، نصر بن محمد. (۱۳۶۱). *تفسیر بحر العلوم*. بیروت: دارالمعرفة.
- طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۸۸). *تفسیر المیزان*. قم: انتشارات روح الامین.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۰). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمعرفة.
- طوسی، محمدبن حسن. (۱۳۸۳). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۷). *اصول کافی*. لبنان - بیروت: نشر الامیره.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۳۸۷). *بحار الأنوار*. لبنان - بیروت: نشر الامیره.
- موسوی خمینی(ره) امام سید روح الله. (۱۳۴۳). *الرسائل*. با تعلیقات مجتبی تهرانی. قم: انتشارات مهر.